

بعداً در باره جهانی بودن دین او ادعا شد، همانند آنچه پیش از آن در باره جهانی بودن دین عیسی ادعا شده بود، ساخته و پرداخته کارگردانان بعدی این هر دو مذهب بود که در یکجا امپراتوری رم و در جای دیگر خلافت اسلامی نام داشتند.

حقیقت تاریخی این است که در آستانه ظهور اسلام، همه سرزمینهای سنتی مذاهب باستانی مواضع مذهبی مشخص و شناخته شده ای داشتند: بخش رومی (بیزانسی) این سرزمینها که امپراتوری رم منجمله نیمه خاورمیانه ای آنرا شامل میشد کلاً به آیین مسیحی گرویده بود، و بخش ایرانی آن که شاهنشاهی ساسانی را دربرمیگرفت آیین زرتشتی داشت، و این هر دو، آیین هایی بودند که خود قرآن بر توحیدی بودنشان صحه نهاد (سوره حج، آیه ۱۷). تنها مردمی که در این منطقه پهناور جهان، از آسیای میانه گرفته تا کرانه های اقیانوس اطلس، هنوز در بت پرستی بسر میبردند ساکنان جزیره العرب (شبه جزیره عربستان) بودند.

اساس وجودی آیین اسلام که در این هنگام پا به میدان گذاشت بر این نهاده شده بود که این قوم مشرک نیز به نوبه خود به یکتاپرستی خوانده شود، و رسالت این کار بزرگ، بموجب آنچه بارها در خود قرآن بر آن تاکید نهاده شده است به محمد، مردی از قوم عرب محول شد، زیرا قانون مشترک هر سه آیین توحیدی سامی بر این نهاده شده بود که برای راهنمایی هر قومی رسولی از میان مردم همان قوم به سویشان فرستاده شود.

میان سه کتاب مقدس تورات و انجیل و قرآن، تاکید بر این اصل را که خداوند برای هر قومی پیامبری از میان همان قوم برمیگزیند، بخصوص در قرآن میتوان یافت که در آن در ۱۹ مورد مختلف بر این قانون کلی تاکید گذاشته شده است. در دو مورد محدوده جغرافیایی این رسالت نیز به صورت «ام القری (مکه) و سرزمینهای پیرامون آن» صراحتاً مشخص شده است. اهمیت این قانون در حدی بوده است که به تصریح قرآن خداوند برای قوم جن نیز پیامبری از جمع اجنه فرستاده است، و «اگر بنا میبود فرشتگان هم در روی

زمین جایگاهی داشته باشند پیامبری از جمع ملائک به سویشان فرستاده میشد»<sup>۱</sup>.

در ارتباط با خود قرآن نیز در موارد متعدد بر این تأکید نهاده شده است که قرآن به زبان عربی فصیح نازل شده است تا درک آن برای قوم عرب آسان باشد، و در یکجا تذکر داده شده است که اگر قرآن بسه زبان عجمی فرستاده نشده بدین جهت است که کتابی برای عجمان نیست.

همه تلاش محمد چه در دوران مکه و چه در دوران مدینه، نخست بصورتی مسالمت آمیز و سپس مسلحانه، در این راه به کار گرفته شد که آثار شرک از جزیره العرب محو شود و جای پرستش بتهای ۳۶۰ گانه بتخانه کعبه را شعار تازه لاله الا الله بگیرد. وقتی که این هدف با تصرف مکه توسط مسلمانان و شکسته شدن بست های کعبه و استقرار حکومت مرکزی اسلامی در مدینه تأمین شد، محمد در اجتماع معروف حجة الوداع طی خطابه ای تاریخی با تذکر اینکه «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً» رسالت خویش را انجام یافته اعلام کرد و مطلقاً از شمشیرکشی های بعدی برای تکمیل این رسالت سخنی بمیان نیاورد، در صورتیکه اگر چنین تعهدی به گردن او بود نمیتوانست در موردی به اهمیت اجتماع حجة الوداع ناگفته بماند، همچنانکه خود قرآن نیز که آیه سوم از سوره مائده آن عیناً همین مضمون را در بردارد نمیتوانست به مرحله تکمیلی این ایفای رسالت اشاره ای نکرده باشد.

تنها در نخستین سالهای بعد از درگذشت محمد است که سیاستهای تهاجمی خلافت اسلامی ایجاب میکنند از خود قرآن شواهدی بر رسالت جهانی و نه تنها عربی پیامبر اسلام ارائه شود تا شمشیرکشی های برونمرزی اعراب را از مشروعیتی مذهبی برخوردار کند. در راه این مشروعیت جویی، مفسران دستگاه خلافت با بازنگری بیش از شش هزار آیه قرآن بر هشت آیه در سوره های فرقان و سبأ و

انبیا و آل عمران و نساء و توبه و اعراف و فتح انگشت نهادند کسه در آنها از «نذیرا للعالمین» و «کافه للناس» و «رسول الله الیکم جمیعاً» و «دین الحق لیسطره علی الدین کله ولو کره المشرکون» سخن رفته است، ولی پژوهشگرانی که بر جنبه عربی و نه جهانی رسالت محمد تأکید نهاده اند، با ارزیابی یکایک این آیه ها این اشارات را کلاً به خود جامعه درونی عربستان یعنی طرفهای خطاب مستقیم دعوت اسلامی محمد مربوط دانسته اند و نه به مفهوم عامی که در دوران کشورگشایی های عرب و بعد از آن بدانها تعلق داده شد، مضافاً به اینکه حتی در چنین صورتی نیز هیچکدام از آنها را سفید مهری برای اینکه شمشیرکشان عرب حق یا وظیفه تحمیل آیین خود را از راه زور به پیروان دیگر مذاهب توحیدی داشته باشند نیافته اند.

مثلی اروپایی است که جغرافیا را خدا نوشته است، ولی تاریخ را شیطان مینویسد. در ایران اسلامی ما ظاهراً جغرافیا نیز مانند تاریخ بدست شیطان نوشته شد، زیرا این سرزمین در محدوده جغرافیایی رسالت پیمبری قرار گرفت که نه ایرانی بود، نه فارسی حوف میزد، نه کتابی بزبان فارسی داشت، و نه اصولاً خودش ادعایی در این باره کرده بود. آنهاییکه پس از او چنین رسالتی را برای وی قائل شدند، درست مانند آن بزرگواران دیگری عمل کردند که سروری عرب را بر عجم و بندگی موالی ایرانی را در برابر قبیله داران حجاز و خرید و فروش زنان و نوجوانان این سرزمین را در بازارهای برده فروشان مکه و مدینه تحقق وعده «انما المؤمنون اخوه» قرآن دانسته بودند.

شاید تذکر این نکته نیز ضروری باشد که اصولاً این آیین تازه که برای خود قوم عرب سرآغاز تحولی سرنوشت ساز بود برای ملت‌های پرسابقه بیرون از عربستان که خود عمدتاً با دو آیین یکتاپرست دیگر، زرتشتی و مسیحی، میزیستند چیز تازه ای که پیروان این دو آیین همانند آنرا در آیینهای خود نداشته باشند، به‌مراه نداشت. معتقدات

آن جهانی اسلام نیز نه تنها در این هر دو آیین وجود داشت، بلکه براساس بررسیهای بسیاری از پژوهشگران سرشناس دو قرن گذشته جهان غرب (که خودشان عموماً یهودی یا مسیحی بوده اند) تقریباً همه معتقدات مربوط به زندگی پس از مرگ و روز حساب و بهشت و دوزخ و پل صراط و فرشتگان و شیاطین در عهد عتیق یهود از معتقدات زرتشتی ایرانیان گرفته شده و بعداً از همین عهد عتیق به عهد جدید و قرآن نیز راه یافته بود<sup>۱</sup>.



**واقعیت دوم** اینکه برخلاف آنچه دستگاه خلافت اسلامی در دوران فتوحات عرب ادعا کرد و همه فقها و محدثان و مفسران و دیگر وابستگان و سخنگویان این دستگاه نیز بر آن تأکید گذاشتند، آن اسلامی که توسط محمد عرضه شد در برداشتهای بنیادی خود اسلام شمشیر نبود، به همین جهت نیز در همه سیزده سال اولیه دعوت اسلامی، یعنی در دورانی که ساختار ایدئولوژیک این آیین نو توسط خود محمد عرضه شد و در معرض انواع پرسشها و خرده گیریها و گفتگوها و ارزیابیها قرار گرفت هیچ جا صحبتی از شمشیرکشی در قرآن به میان نیامد. این حقیقت را به روشنی در بخش مکی قرآن که ۸۶ سوره از سوره های ۱۱۴ گانه آن و ۴۶۱۷ آیه از آیات ۶۲۳۶ گانه آن (یعنی در هر دو مورد چهار پنجم از تمام قرآن) را شامل میشود منعکس میتوان دید.

آیه های قتال و غنیمت تنها در سالهای مدینه، یعنی در دورانی که جامعه نوپای اسلامی عمدتاً برای حفظ موجودیت خود در برابر جنگجویان قریش و متحدان آنها دست به سازماندهی نظامی خویش زد به قرآن راه یافت، بهمین دلیل این بار برخلاف آیات دوران مکه، هر یک از این آیه ها دقیقاً با حوادثی مشخص از قبیل جنگها یا زد و خوردهای محلی یا بازیگریهای سیاسی یا توطئه ها و

۱ - به کتاب تولدی دیگر، فصل «نقش ایران در آیینهای توحیدی سامی» مراجعه شود

کشمکشهای قبیله ای و یا مسائلی صرفاً شخصی و خصوصی ارتباط دارند که تقریباً همه آنها از جانب خود مفسران قرآن، و در درجه اول از جانب طبری در تفسیرالکبیر سی جلدی او که معتبرترین تفسیر نوع خود بشمار میرود، بصورت «شان نزول» آیات مشخص شده اند<sup>۱</sup>.

به موازات ۳۳ آیه مربوط به قتال، ۳۱ آیه نیز در بخش مدنی قرآن در ارتباط با جهاد میتوان یافت که کوشیده اند تا برای آنها مفهومی معادل آیات قتال، یعنی شمشیرکشیهای تسهاجمی اسلامی قائل شوند، بی آنکه هیچکدام از آنها واقعاً چنین مفهومی را داشته باشند، زیرا کلمه جهاد در قرآن همواره به مفهوم لغوی شناخته شده آن که از «جهد» (کوشش) ریشه میگیرد به کار رفته است، بی آنکه این کوشش الزاماً جنبه مسلحانه داشته باشد. شاید این تذکر نیز لازم باشد که حتی در دوران شمشیرکشیهای قرون اول هجری کلمه جهاد بمفهوم جنگ مقدس اصطلاحی ناشناخته بود، و تنها در دوران جنگهای صلیبی بود که این اصطلاح از جانب مسلمانان بصورت شعاری در برابر «جنگ صلیبی» مسیحیان به کار گرفته شد. در این زمینه، بحث جالبی را در کتاب «دعوت اسلامی» آرنولد محقق انگلیسی قرن نوزدهم ولی بخصوص در کتاب تازه تری میتوان یافت که اخیراً بانو Chabbi استاد مطالعات اسلامی دانشگاه پاریس بدان اختصاص داده است.



**واقعیت سومین** که کلیه پژوهشگران غربی در ارزیابی های خود بر آن تاکید نهاده اند، این است که محمد پیش از درگذشت نابهنگام خویش هیچ رهنمودی را در مورد برنامه های آینده برای جانشینانش نگذاشته بود. بسیاری از همین محققان در ارتباط با این موضوع اظهارنظر کرده اند که با توجه به دوراندیشی و واقع بینی فراوان محمد، اگر این مرگ زودرس پیش نیامده بود به احتمال بسیار سالهای بعدی

---

۱ - به صفحات ۱۶۰ تا ۲۲۸ مراجعه شود

وی بیش از هر چیز صرف تحکیم پایه های حکومت نوینیاد اسلامی او و سازماندهی های لازم سیاسی و اقتصادی و مذهبی نخستین دولست مرکزی تاریخ عربستان میشد، ولی این درگذشت نابهنگام، در شرایطی که هنوز هیچیک از این هدفها تحقق نیافته بود، عصیان فراگیری را که «رده» نام گرفت در تمامی جزیره العرب برانگیخت که موجودیست حکومت نوینیاد اسلامی را از بیخ و بن به مخاطره افکند، و تلاش اضطراری خونینی را از جانب دستگاه متزلزل خلافت باعث شد که میبایست پیامدهای درازمدت آن بر تمام تاریخ اسلامی بعد از محمد تا به امروز سنگینی کند، زیرا پس از فرونشاندن بیرحمانه این عصیان<sup>۱</sup> نهاد خلافت که هنوز هیچ مشروعیت پذیرفته شده ای نداشت خود را با عقده های سرکوفته شده ولی از میان نرفته بادیه نشینان خشمگین رویارو یافت که میتواند هر لحظه عصیان تازه ای را از جانب آنسها برانگیزد، و تنها راه چاره ای که برای رهایی از این تنگنا در پیش روی خلافت بود منحرف کردن عطش جنگجویی و غارتگری این بادیه نشینان به خارج از جزیره العرب بود.

این واقعیت بر خود مورخان دیروز و امروز عرب نیز پوشیده نمانده است، که میتوان به عنوان نمونه ای از برداشتهای کلی آنان این ارزیابی مورخ معروف معاصر مصری حسن ابراهیم حسن را در کتاب «تاریخ سیاسی اسلام» (که اندکی پس از انتشار متن عربی آن به فارسی نیز ترجمه شده است) نقل کرد:

«نشانه حسن سیاست ابوبکر این بود که اعراب را به جنگهای خارجی سرگرم کرد تا ستیزه جویی آنها مایه اختلافات و فتنه های داخلی نشود و اساس دولت اسلامی را که هنوز کاملاً استوار نشده بود واژگون نکند». در همین زمینه، در کشور خودمسان، شادروان علی دشتی در ارزیابی جامعتری در کتاب ۲۳ سال نوشته بود: «عمر پس از فراغت از جنگ با مرتدین قوای موجود را متوجه امری خطیر و بیسابقه ساخت، یعنی با آگاهی بر طبیعت قوم عرب جنگ با ایسران و

۱ - به صفحات ۲۳۱ تا ۲۴۴ مراجعه شود

روم را پیش کشید، زیرا میدانست که این طوائف عرب ناآشنا به زراعت و صنعت و تجارت آرام نخواهند نشست و نیروی کامنسه در وجود آنها مخرجی میجوید. آنها اهل تفاخر و جنگند و دنبال مال و تنعم. چه بهتر که این نیروی رام نشدنی بدانسوی مرزها منعطف گردد و شور و حرص اعراب به کسب مال و شهرت متوجه هدفی سودآورتر و کم خطرتر شود».

تقریباً همه پژوهشگرانی که تحولات تاریخی این دوران را ارزیابی کرده اند (و نمونه های متعددی از این ارزیابی ها را در صفحات گذشته همین کتاب خوانده اید) بر این همداستانند که سرازیر شدن اعراب به بیرون از مرزهای جزیره العرب علیرغم آنچه ادعا شده است انگیزه مذهبی نداشت. در سالهای خود ما نیز، نویسنده عرب «تاریخ سیاسی اسلام» که قبلاً از او سخن رفت، در همین باره به سادگی گواهی داده است که «عربها در فتح ایران طمع بستند چون پیغمبر در زمان زندگانی خود گنجهای کسری را به آنها وعده داده بود».

وقتی که خلافت راه قطعی خود را در برانگیختن بادیه نشینان عرب به جنگهای کشورگشایی و غنیمت گیری در بسیرون از عربستان برگزید، ضروری بود که برای دادن مشروعیتی مذهبی بدین جنگها، برداشت تازه ای را از ضوابط و مقررات اسلامی به مسلمانان عرضه کند که بتواند این ماجراجوییها را از صورت غارتگریهای سنتی پیشین بیرون آورد و از آنها انجام یک وظیفه مذهبی بسازد. در اجرای چنین برنامه ای بود که آیه های متعددی از قرآن از نظر تعبیر و تفسیر مورد دستکاری سراسری قرار گرفتند. از یکسو از میان بیش از ۶,۰۰۰ آیه قرآن نزدیک به ۵,۰۰۰ آیه دوران مکی آن (که در آنها صحبتی از قتال و شمشیر نشده بود) بکلی کنسار گذاشته شدند، از سوی دیگر میان هزار و اندی آیه دوران مدنی تنها ۳۳ آیه خاص مربوط به قتال و ۹ آیه مربوط به غنیمت دستچین شدند (در شرایطی

که در خود قرآن، در آیه های متعددی تصریح شده بود که همه آیات قرآنی به یک اندازه از اعتبار برخوردارند و هیچ آیه ای را از این حیث بر آیات دیگر رجحانی نیست<sup>۱</sup> و سرانجام همین ۴۲ آیه دستچین شده نیز از چهار دیواری «شان نزول» خاص خودشان (که تنها به جنگهای دوران خود پیامبر در مدینه مربوط میشد) بیرون کشانده شدند تا به همه دورانهای بعد از محمد و به همه سرزمینهای بیرون جزیره العرب تعمیم داده شوند<sup>۲</sup>.

به موازات این دستکاری حساب شده در ماهیت آیات و احکام قرآنی و دستکاری های حساب شده مشابهی نیز در برداشتهای قرآنی مربوط به شخصیت خود پیامبر اسلام صورت گرفت تا این برداشتها بنویه خود با نیازهای شمشیرکشانه خلافت تطبیق داده شوند، زیرا آن شخصیتی که تا آنزمان در خود قرآن از محمد ارائه شده بود به درد این اسلام سفارشی نمیخورد. این بار بدین پرداخته شد که از خود این پیامبر بت شکن، بتی قهارتر از همه ۳۶۰ بت شکسته شده بتخانه کعبه ساخته شود و چنین بود که از پیامبری که خودش بارها تأکید کرده بود که معجزه ای بجز خود قرآن ندارد<sup>۳</sup>، پیامبری ساخته شد که شمار معجزاتش در همان قرن دوم هجری از یکهزار فراتر رفت و در دورانهایی دورتر بدست محدثان بزرگواری از جهان تشیع به ۴۴۰ رسید، و سرانجام در عصر خود ما آیت الله روح الله خمینی این شمار را اساساً «از حد و حصر بیرون» دانست<sup>۴</sup>.

به همین سان از پیامبری که گفته بود «نمیگویم که از عالم غیب خبر دارم و کلید خزائن خداوند در دست من است، زیرا که اگر قدرت غیبگویی داشتم از آن به سود خودم بهره می‌گرفتم و متحمل اینهمه رنج و زیان نمیشدم» پیامبری ساخته شد که نه تنها خودش بر تمام علوم اولین و آخرین آگاه بود، بلکه این علم لدنی را در داخل

۱ - به صفحات ۲۸۶ و ۲۸۷ مراجعه شود

۲ - به صفحات ۲۸۸ تا ۲۹۲ مراجعه شود

۳ - به صفحه ۳۶۷ مراجعه شود

۴ - به صفحه ۳۶۹ مراجعه شود



پوست گاوی برای امامان شیعه نیز به ارث گذاشته بود تا از هر امام به امام بعدی منتقل شود، و به‌همراه آن از پیغامبری که خود را بشر جایزالخطایی مانند بشرهای دیگر دانسته بود پیغامبری ساخته شد که نه فقط خودش معصوم بود، بلکه این عصمت بعد از او به امامان دوازده گانه جهان تشیع نیز منتقل می‌شد. سلسله نامحدودی از دیگر افسانه‌های بی سر و ته مربوط به این پیامبر نیز ساخته شد که داستان نامه‌های ارسالی محمد به پادشاهان ایران و بیزانس و حبشه و شکست طاق کسری در شب تولد او و خاموشی آتش آتشکده‌های فارس در آن شب از جمله آنهاست.<sup>۱</sup>

و باز در اجرای همین برنامه حساب شده بود که در طول ۱۴ قرن، این فرمول سنتی که شمشیرکشی عرب در اجرای فرمان الهی و رهنمود پیامبرش با هدف نشر اسلام در سراسر روی زمین و تنها به خاطر شور و ایمان یکپارچه سلحشوران اسلام صورت گرفت بصورتی چنان پیگیر گفته شد، و آنقدر از جانب سخنگویان دستگاه‌های خلافت، و مفسران، و فقها، و محدثان، و مورخان، و وعاظ و روضه خوانان و دیگر دستگاههایی (که جملگی آنها مشروعیتشان را از همین فرمول می‌گرفتند) در کتابها و مناظر و مدارس بازگو شد، و قرن‌ها پس از قرن دیگر آنقدر روایت و حدیث «موثق» در همین راستا از جانب محدثان و راویان سنی و شیعه ساخته و پرداخته شد و از قول خدا و پیامبر و امامان او به مؤمنین تحویل داده شد، که اساساً تصور تردیدی هم در باره اصالت این فرمول به ذهن هیچ مسلمانی خطور نکرد، یا اگر هم خطور کرد به مرحله پرسشی نرسید که می‌توانست بسرای گوینده آن اتهام ارتداد و تکفیر را با همه پیامدهایش دنبال بیاورد.



**واقعیت چهارم** این است که قانون والای «انما المؤمنون اخوه»

که در قرآن از آن سخن رفته بود، بیفاصله پس از درگذشت محمد جای خود را به قانون حقیرانه تجدید دشمنی ها و رقابت‌سهای سنتی قبیله ای و خاندانی سپرد که در زمان خود محمد موقتاً کنار گذاشته شده بود، و بدفرجام ترین این تجدید حسابها - که بعداً بر تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله اسلام اثری ناخوشایند بخشید - کوشش بنی امیه برای بازیابی موقعیت ممتازی بود که ظهور پیامبری از میان بنی هاشم آنها از دستشان گرفته بود. این تلاش در دوران خلفای راشدین خلیفه سوم را بر مسند خلافت نشانید، ولی جنگ قدرت نهایی در زمان معاویه میان او با علی و بعد با فرزندش حسن صورت گرفت که به انتقال قطعی خلافت به خاندان اموی و به همراه آن به دگرگونی بنی‌سادی آیین تازه از صورت یک مذهب به صورت یک امپریالیسم خشن و نژادگرایی عربی انجامید.

تقسیم جهان اسلام به دو بخش سنی و شیعه عملاً از همین هنگام آغاز شد. این دوگانگی واقعاً یک رویارویی مذهبی نبود، بلکه در درجه اول یک رویارویی سیاسی بود که ریشه در همین جنگ قدرت بنی هاشم و بنی امیه داشت، و اگر بعداً ایرانیان جانب خاندان علی را گرفتند برای این بود که آنان نیز مناسب میدیدند مبارزه خود را با خلافت اموی با مشروعیتی مذهبی درآمیزند. همه آن سیل های خونی که در طول قرون در جنگهای ویرانگر سنی و شیعه روان شد از همین جنگ قدرت قبیله ای اعراب مایه گرفت، همچنانکه سیل خونی که در جنگهای درنده خویانه کاتولیکها و پروتستانهای اروپای مسیحی جاری شد ریشه در جنگ قدرت کارگردانان کلیساهای لاتینی و ژرمنی داشت.

در جهان تسنن از همان زمان بنیانگذاری خلافت اموی بدست معاویه، حکم سقوط اخلاقی و مذهبی خلافت اسلامی بسا تبدیل این خلافت از صورت انتخابی به صورت موروثی به امضا رسید، زیرا وجود چنین خلافت موروثی نه تنها انحرافی آشکار از قانون قرآنی «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» بود، بلکه سرآغازی برای روی کسار آمدن امیرالمؤمنین هایی چنان آدمکش و فاسد و فاسق و فریبکسار بود که

تمام تاریخ ۱۴۰۰ ساله بعدی اسلام را تا انقراض نهایی خلافت عثمانی بصورت یک سریال جنایی جنایت و رذالت درآوردند، سریالی که داستان بسیار کوتاه شده آنرا در فصل مستقلی از همین کتاب خوانده آید.

در عوض آنچه نیاز به ارزیابی مبسوط تری دارد - زیرا که بصورت بسیار نزدیکتری با تاریخ اسلامی کشور خود ما مربوط میشود - واقعیت‌های جهان تشیع است که بخصوص چهار قرن گذشته این تاریخ در زیر سلطه همه جانبه آن گذشته است و امروز نیز میگردد.

.....

آیین تشیع با آنکه در اصل یک پدیده جنگ قدرت داخلی اعراب بود، خیلی زود از جانب ایرانیان صورت رویارویی سیاسی و فرهنگی ایران و عرب را بخود گرفت، و در این ماهیت تازه عملاً تبدیل به رونوشت اسلامی شده ای از ساختار اجتماعی و مذهبی ایران ساسانی شد که دو ویژگی اصولی آن موروثی بودن نهاد سلطنت و برخورداری پادشاهان از فره ایزدی بود. این هر دو ویژگی بصورت امامت موروثی و برخورداری امامان از معصومیت ذاتی عیناً به امامان شیعه انتقال یافت.

مکتب تشیع بهمان اندازه که از نظر سیاسی در راستای پاسداری از هویت ملی ایرانیان در برابر سلطه جویی عرب حرکتی کارساز بود، از دیدگاه مذهبی مشروعیتی نداشت، نه در قرآن به صورتی مستقیم یا حتی غیرمستقیم بدان اشاره ای شده بود، نه خطابه محمد در اجتماع غدیر خم واقعاً حکم انتصاب علی را به جانشینی او داشت و نه دلیل قابل قبولی بر درستی این ادعای بعدی شیعیان وجود داشت که محمد - با آنکه در خود قرآن بر امی بودن او تأکید گذاشته بود - در هنگام نزدیکی درگذشت خویش قلم و کاغذ خواسته بود تا علی را به جانشینی خود تعیین کند. بدین جهت از همان آغاز اکثریت بسیار بزرگی از مسلمانان این گرایش را تنها بدعتی در دین تلقی کردند و امروز نیز، باوجود گذشت چهارده قرن، همچنان آنرا بدعتی در دین تلقی میکنند.

در عوض همین نهاد تشیع توانست در طول قرون به صورت  
عاملی پویا در امر جدا نگاه داشتن ایران از بقیه جهان اسلام و  
جلوگیری از تحلیل کامل آن در جهان اسلامی (آنان که در مورد  
تقریباً کلیه دیگر سرزمینهای متصرفی عرب تحقق یافته بود) به کار  
گرفته شود، هر چند که رهبری این تلاش توسط امامان شیعه از زمان  
امام چهارم به سستی گرایید و روحیه مبارزه و مقاومتی که تشیع  
ایرانی بر آن پایه گذاری شده بود جای خود را به سازشکاری و از  
میدان گریزی داد، و سرانجام به لطف عامل نوظهوری به نام «تقیه»  
امامت کلاً به صورت دستگاه ساده دریافت وجوه بریده از جانب  
مؤمنین در آمد.

سیستم موروثی امامان شیعه در عمل با همان  
نابسامانی هایی مواجه شد که پیش از آن سیستم موروثی پادشاهان  
ساسانی با آن مواجه شده بود، یعنی علی‌رغم اسطوره برخورداری  
امامان از خطاناپذیری و از علم لدنی، عملاً نشان داده شد که همگی  
آنان هم خطاپذیرند و هم آگاهی مورد ادعا را بر گذشته و بخصوص  
بر آینده ندارند، و اصولاً نمیتوانستند هم داشته باشند، زیرا در جایی  
که در مواردی متعدد در خود قرآن تصریح شده بود که شخص پیامبر  
دسترسی به عالم غیب نداشته و خطاناپذیر نیز نبوده است، چنین  
مواهبی نمیتوانست از او به وارثانش انتقال یافته باشد. نحوه عمل  
امامان در دوران زندگانشان نیز عملاً نشان داد که همه آنها در  
سالهای امامتشان برحسب تشخیص شخصی خود و در ارتبساط با  
ویژگیهای فکری و روحی خاص خویش عمل کرده اند و نه در اجرای  
برنامه های از پیش تعیین شده ای که خودشان بر آن ها آگاهی داشته  
باشند. دو امام دوم و سوم که برادران تنی بودند و در دامان یک  
مادر پرورش یافته بودند، یکی راه سازش با خلیفه وقت را در پیش  
گرفت و دیگری راه جنگیدن با او را. امام چهارم نه تنها با قاتل  
پدرش دست بیعت داد بلکه به روایت آیت الله خمینی در مواردی  
متعدد بدو راهنمایی های گرانبها نیز کرد. امام پنجم نه فقط دست  
به مبارزه ای علیه خلافت غاصب نزد بلکه با ابداع اصل تازه ای بنام

تقیه راه را بر سازشکاری امامان بعدی نیز گشود. امام ششم در شرایطی که امکان انتقال خلافت به خاندان علی بیش از هر زمان دیگر فراهم آمده بود، دعوت ابومسلم را برای احراز مقام خلافت نپذیرفت و حتی دو تن دیگر از افراد خاندانش را که میتوانستند بسر این مسند نشینند از آمدن به میدان باز داشت. امام هفتم به روایت بحارالانوار عاجزانه جیره خواری هارون الرشید را پذیرفت و برای دوام شوکتش دعا کرد. امام هشتم ولیعهدی رسمی خلیفه غاصبی را بعهده گرفت که به تأکید بزرگان شیعه در کمتر از یکسال بعد او را مسموم کرد. امام نهم با دختر همین خلیفه ای که پدرش را کشته بود زناشویی کرد و خود را تا به آخر عمر در زیر حمایت او قرار داد، و امامان دهم و یازدهم اصولاً در به روی خویش بستند و حتی از پذیرفتن شیعیان خود نیز به بهانه تقیه سر باز زدند. با اینهمه شیعیان همچنان آنانرا معصومانی برخوردار از علوم اولین و آخرین دانستند، زیرا از امام باقر در باره آنان روایت شده بود که: شیعیان ما باوقار و آرامش هستند، مانند شتری که مهار در بینی دارد، چون او را بکشند به راه افتد و چون بر صخره ای بخوابانند بخوابد<sup>۱</sup>. احادیثی که جعل آنها لازم آمد تا این چنین ابهام ها در کار امامان شیعه توجیه شده باشد خود نمایانگر مشکلی هستند که حدیث سازان در این راه با آن مواجه بوده اند، زیرا که اگر چنین نبود محدثی به اعتبار ثقه الاسلام کلینی ناگزیر نمشد در کتابی به اعتبار «اصول کافی» این حدیث را نقل کند که «امام جعفر صادق علیه السلام به صحابی خود معاذبن کثیر فرمود: یا معاذ، همانا که امر وصایت در مکتوبی سر به مهر توسط جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد، و جبرئیل بدان حضرت گفت: یا محمد، پروردگارت سلام میرساند و میفرماید این همان مکتوب است که در شب معراج در فرستادن آن با تو پیمان کردم و ملانک را هم گواه این پیمان گرفتم. و آن مکتوب چند مهر داشت. علی علیه السلام در دوران زندگی

۱ - اصول کافی: کتاب الایمان والکفر، باب المؤمن و علامات و صفاته.

خود مهر اول را بگشود که در آن نوشته بود: با دشمنان خلافت مصاف کن و در این راه شهید شو، سپس حسن علیه السلام در دوران خود مهر دوم را گشود که در آن نوشته بود: با دشمنان مصالحه کن و از جنگ برحذر باش. و چون حسن درگذشت، حسین بن علی علیه السلام مهر سوم را گشود که در آن نوشته بود: جنگ کن و بکش و کشته شو، و مردمی را نیز همراه خودت بسه شهادت بسبر. و چون خواست درگذرد مکتوب را به علی بن الحسین علیه السلام داد کسه مهر چهارم را گشود و در آن نوشته دید که: جنگ نکن و سکوت کن و چون علم در پرده شده سر به زیر انداز و خاموش بمان، و وی نیز هنگام وفات مکتوب را به فرزندش محمد بن علی داد که مهر پنجم را گشود و در آن خواند که: کتاب خدایتعالی را تفسیر کن و مانند پدرت خاموشی گزین، و میراث امامت را به پسرت بده... معاذ عرض کرد: قربانت کردم، آیا آن شخص شماست؟ حضرت فرمود: آری، منم ای معاذ ولیکن مبادا که این را برای دشمنان ما روایت کنی! عرض کردم: از خدائی که این مقام را از پدرانت به تو رسانیده است مسئلت دارم که تا پیش از وفات تو مانند آنها به اولادت نیز عطا کند. فرمود: ای معاذ، همین کار را هم کرده است. پرسیدم: او کیست؟ فرمود: این طفلی که خوابیده است، و با دست خود اشاره به عبدالصالح (موسی بن جعفر) کرد که در بسترش خوابیده بود<sup>۱</sup>.

معهدا تاریخ شیعه حاکی است که امام جعفر صادق در این هنگام فرزند ارشدش اسمعیل را به جانشینی خود تعیین و اعلام کرده بود و فرزند دومش موسی فقط بعد از آن به امامت تعیین شد که اسماعیل پیش از پدرش درگذشت.

پنجاه سال پیش از این، احمد کسروی، پژوهشگر گرانقدر عصر ما، با اشاره به همین واقعیت ها، در کتاب شیعیگری خود پرسید: «پس از پیغمبر اصولاً چه نیازی به چنین امامان میبوده؟ و کارهایی که از اینان سر بر زده کدام است که ما آنها را به روی جهانیان

۱ - اصول کافی، کتاب الحجة، باب «الائمة لا یفعلون الا بعهد من الله»

کشیم؟ کدام برگزیدگی یا برتری را از خود نشان داده اند؟ کدام گمراهی را از پیش برداشته اند؟ کدام تکانی را پدید آورده اند؟».

\* \* \*

**واقعیت پنجم** این است که برخلاف سایر منجی ها و مسیح ها و مهدی های مذاهب دیگر جهان که همگی پیام آور صلحند، صاحب الزمان اثنی عشری ما شمشیرکشی چنان خونریز است که حتی در جمع بخت النصرها و نرون ها و آتیلاها و چنگیزهای تاریخ همتایی برای او نمیتوان یافت. رسالت این مهدی، بر مبنای صدها حدیثی که از خود پیامبر و از امامان شیعه در کتابهای محدثان عالیقدر جهان تشیع نقل شده و مجموعه آنها را یکجا در جلد سیزدهم بحسارالانوار مجلسی میتوان یافت، اصولاً این است که آنقدر آدم بکشد که نه تنها خشکی ها را خون بگیرد بلکه دجله و فرات نیز به رنگ خون درآیند، و چنانکه در «مهدی موعود» از شیخ صدوق نقل شده «از هر هزار نفر یک نفر را هم زنده نگذارد»، و «نه دهم همه مردم بدست او از میان بروند» و «آنقدر خون بریزد که خدا را راضی کند»<sup>۱</sup>، و سرانجام حتی فرزند خود این امام (که ظاهراً در دوران غیبت کبری او در طالقان زاده شده است) صدا به اعتراض بردارد که به کدام حکم اینقدر آدم میکشی؟ و امام بر منبر رود و لنگه کفش علی اکبر را نشان دهد و گوید که اگر همه مردم روی زمین را هم بکشم هنوز قصاص این لنگه کفش را نگرفته ام. وقتی هم که دیگر انسانی برای کشتن باقی نمیماند، امام و ۳۱۳ تن یارانش که برای هرکدام از آنان شمشیری با نام و نشان خودشان از آسمان نازل شده است به سراغ کشتن کلیه حیوانات حرام گوشت روی زمین میروند، و چون این نیز کفایت نمیکند، صاحب الزمان مردگان بنی امیه را زنده میکند تا آنها را دوباره بکشد، و یاز زنده میکند و باز میکشد، تا آنهنگام که خودش بدست زن ریشداری (که به گفته استاد امام زمان شناسی حوزه

۱ - مهدی موعود، به ترتیب صفحات ۱۱۵۸ و ۱۰۲۵ و ۱۰۷۲

علمیه قم زنی ایرانی خواهد بود<sup>۱</sup>) کشته شود، بی آنکه هیچ مشکلی از مشکلات اسلام حل شده باشد، زیرا که لازم میآید برای برقراری عدالت اسلامی بار دیگر پیامبر اسلام و علی و حسین، این بار سه ترتیب معکوس به جهان بازگردند، یعنی نخست حسین به مدت ۳۰۹ سال سلطنت کند، سپس علی به مدت ۴۰,۰۰۰ سال، و سرانجام خود پیامبر به مدت ۵۰,۰۰۰ سال!

حقیقت نهفته در همه این ماجرا این است که در همان دوران پایانی سلسله امامان، روحانیت شیعه با توجه به اینکه امام یازدهم بدون فرزند از جهان رفته بود و این وضع موقعیت این روحانیت را با خطری اصولی مواجه میکرد، برای این امام فرزند نادیده ای ساخت که او را نخست به مدت هفتاد سال پشت پرده ای نگاه داشت و سپس برای مدتی نامعلوم (که به برآورد آیت الله خمینی ممکن است صد هزار سال بطول انجامد) به غیبتی کبری فرستاد، منتهی پیش از آغاز این غیبت از او «توقیعی» گرفت که بموجب آن در تمام دوران این غیبت، حجت او بر شیعیان «راویان احادیث» وی خواهند بود. بدین ترتیب همان سناریویی که پس از درگذشت خود محمد از جانب دستگاه خلافت طراحی شد تا به نام محمد و قرآن اسلامی در خدمت شمشیرکشی و غنیمت گیری عرب ساخته شود، با سه قرن فاصله از جانب بیضه داران جهان تشیع طراحی شد تا این بار برای امامان شیعه، یک «مهدی» سفارشی ساخته شود که «توقیع» او ادامه بیضه داری بیضه داران دین را برای درازمدتی هرچه بیشتر تضمین کند. شاید نیازی بدین تذکر نباشد که این توقیع نان و آب دار را از زمان صدور آن تا به امروز هیچ آفریده ای بجز خود این «راویان حدیث» به چشم ندیده است، و تازه در جمع خود این راویان احادیث نیز اولین بار با فاصله بیش از ۵۰ سال از «غیبت کبرای» امام، بزرگواری بنام شیخ صدوق (ابن بابویه قمی) از وجود چنین توقیعی خبر داده است که خود نیز آنرا ندیده و فقط از قول شخصی بنام حسن

۱ - نقل از هفته نامه کیهان چاپ لندن، ۲۸ آذر ۱۳۸۱



بن احمد بن مکتب روایت کرده است که آنرا تصادفاً در دست آخرین وکیل امام زمان دیده بوده است. و همین مدرک بسیار محکم و معتبر است که یکهزار و صد سال بعد، سرنوشت ۷۰ میلیون نفر ایرانی آغاز هزاره سوم را در اختیار مطلق وارثان قرن بیست و یکمی همین توقیع داران قرار داده است.



**واقعیت ششمین** این که اسلام شمشیر و غارتی که به سفارش خلافت عرب، و در خدمت منافع خلافت عرب شکل گرفت و به بیرون از مرزهای عربستان صادر شد، علیرغم منافی که در کوتاه مدت برای این خلافت به بار آورد، در درازمدت نمیتوانست سرنوشتی بهتر از آن داشته باشد که داشت. نزدیک به دو هزار سال پیش، در انجیل متی از عیسی مسیح نقل شده بود که «شمشیرت را غلاف کن، زیرا که آنکس که با شمشیر میکشد با شمشیر نیز کشته میشود»، قانونی که تاکنون در مورد همه امپراتوریهای تاریخ صادق بوده است خواه ناخواه میبایست در مورد امپراتوری شمشیرکش عرب نیز صادق باشد، ولو آنکه بر چنین امپریالیسمی مهر مذهبی زده شده باشد. ادعای اینکه خداوند از میان همه اقوام آفریده خودش بیابان نشینان حجاز را برای هدایت بقیه مردم جهان به راه حق، آنسهم با برهان شمشیر و خون برگزیده است، بهمان اندازه برای چنین خدایی توهین آمیز است که این ادعای دیگر که همین خدا پیش از عربان قوم دیگری از آفریدگان خودش را در مقابل این تعهد که قسمتی از پوست آلت رجولیت پسرانشان را ببرند قوم برگزیده خود شناخته و سرزمینی از سرزمینهای خودش را بصورت ششدانگ به آنها بخشیده باشد.

حدیث پردازانی که برای مشروعیت دادن به شمشیرکشیها و غارتگریهای بادیه نشینان عرب، صد سال پس از محمد تازه از قسول او حدیث آوردند که: «بهشت در سایه شمشیر عربان است»، و «اسلام در شمشیر است و شمشیرهایند که کلید بهشت و دوزخند»، و «من

آمده ام که درو کنم، نه اینکه بکارم»، دانسته یا ندانسته بر این قانون دیگر نیز تأکید نهاده اند که آن بهشتی که در گرو برندگی شمشیرهای قومی معین باشد، با کند شدن این شمشیرها، الزاماً عذر ساکنان قبلی خود را خواهد خواست تا جایشان را به آنهایی دهد که این بار با شمشیرهایی برنده تر به میدان آمده اند، و چنین بود که مستعمره گران پیشین، خود را تنها پس از گذشت چند قرن مستعمره شدگان قرون نوزدهم و بیستم و مجتمع جهان سومی قرن بیست و یکم یافتند.

آن بهشت گمشده قرون صدر اسلامی که هنوز هم قدرت طلبانی از درون این مجتمع بیش از یک میلیارد نفری جهان سومی به ساده دلان راه گم کرده این مجتمع وعده بازگشت بدان را از طریق اجرای دقیق مراسم سنگسار و قصاص و حد و تعزیر و ریش و مقنعه میدهند، مطلقاً محصول این دست بریدن ها و حد و تعزیرها نبود، محصول غنایمی بود که شمشیرکشیهای عرب از سرزمینهای ثروتمند دور و نزدیک به دارالخلافه های دمشق و بغداد سرآزیر میکرد، و محصول دانشی که از جانب وارثان تمدنهایی بسیار پیشرفته تر، اجباراً در اختیار امپراتوری نویناد عرب گذاشته میشد. اگر دوران طلایی قرن اولیه اسلام برجای نماند، این نیز برای آن نبود که در اجرای رجم و حد و تعزیر فتوری رخ داده بود، یا پهنای ریش مردان و ضخامت حجاب زنان کاهش یافته بود، برای این بود که شمشیر عرب نخست در پواتیه و قسطنطنیه و آسیای میانه، سپس در جنگهای صلیبی، برندگی سرنوشت ساز خود را از دست داد و به همراه آن با همان شتابی که حجم غنایمی جنگی کاهش یافت شور مذهبی جنگجویان اسلام نیز فرونشست. زمانی که اروپای ظلمت زده قرون وسطایی با دوران رنسانس خود عصر تازه ای را که میبایست به قرن روشنگری راهبر شود آغاز کرد، درست همزمان با هنگامی بود که جهان اسلامی در راه خود بسته و در لاک رکود و انحطاط خویش فرو رفته بود. در این دگرگونی، شمشیرهای صلیبیان بدل به توپ و تفنگ، سپس به خمپاره و مسلسل و سرانجام به بمب و

موشک و بمب اتمی شد، و کارگاههای شمشیرسازی قرون وسطایشان جای خود را به دانشگاهها و آزمایشگاهها سپرد، در شرایطی که شمشیرهای مسلمانان همان شمشیرهای کهن باقی ماند، منتها با زنگ زدگی روزافزون نخست به خنجر، سپس کارد و سرانجام چساقوی آشپزخانه بدل شد، زیرا دیگر کاری بیش از قتلهای زنجیره ای و غیرزنجیره ای کور و کچل های خود جهان اسلام از آنها خواسته نمیشد.

بیش از پانصد سال است این جهان اسلامی که روزگاری سه برکت دانش خود گل سرسید جهان متمسدن بشمار میرفت، کنار گودنشین ساده ای در جهان پویای غرب و شاهد ناتوانی بر نوآوری ها و دستاوردهای روزافزون علمی و صنعتی و فرهنگی این جهان پیشرو بیش نبوده است. نه خودش یک دانشمند واقعی به جهان عرضه داشته است، نه یک صنعتگر واقعی، نه یک کاشف واقعی، نه یک مخترع واقعی، و بناچار هیچ سهمی نیز در سیر شتابان بشریت امروز بسوی ترقی و تکامل نداشته است، با اینهمه تمام امکاناتی که برای این جهان غرب وجود داشته برای او نیز وجود داشته است، هیچ بلای پیش بینی نشده آسمانی و زمینی هم در این سالها بر او نازل نشده است؛ اگر فرمان استعمار تقریباً سراسری جهان مسلمان بدست نامسلمانانی استعمارگر در قرون پایانی هزاره دوم صادر شده، چنین فرمانی در آسمان نوشته نشده است، در خود این جهان مسلمان نوشته شده است که دشوار میتواند علیه شمشیرکشی غرب استعمارگر بانگ مظلومیت بردارد، زیرا این غرب استعمارگر با همان منطقی با او عمل کرده است که خودش ۱۴۰۰ سال پیش ازین با دیگران عمل کرده بود.

درست بهمین دلیل نیز، این دنیای عقب مانده و جهان سومی میباید راه نجات خویش را از مخمصه ای که بدان گرفتار آمده است، در بازیابی برندگی پیشین شمشیرهای خویش از راه دستیابی به دانش و صنعتی همسنگ جهان پیشرفتگان و آزاداندیشی دور از تعصبی همانند آنان بجوید و نه در «دهن کجی» با چنین جهانی از راه توسل

به تروریسم و مشت گره کردن و شعار دادن، زیرا که چنین دهن کجی مسلماً این جهان عقب مانده را به برابری با جهان پیشرفته نمیرساند. این واقعیت بنیادی تاریخ را اروپای جهل زده دوران قرون وسطی بموقع دریافت و بموقع، با بهره گیری از تمدن و فرهنگ پیشرفته تر دنیای اسلامی آنزمان، عقب ماندگی خویش را جبران کرد، ولی دیگر بدین اکتفا نکرد و راه خود را بسوی برتری جویی بر همین دنیای مسلمانان ادامه داد.

اگر نه گفتن ها و دهن کجی های جهان بیش از یک میلیارد نفری اسلامی، از طریق خشونت های روزافزون و فعالیت های تروریستی و بمب گذاریها و کشتارهای کور تاکنون نتوانسته است غرب استیلاجو و سودطلب را از ادامه راه خود بسازد، بخاطر این نیست که داوطلبان عملیات انتحاری در جهان اسلامی در حد کافی زیاد نبوده اند، یا در رفتن به جانب مرگهایی مسلم کوتاهی کرده اند، بخاطر این است که این دنیای در بسته ای که چندین قرن است در جای خود در جا میزند و راه را بر هیچ نوآوری و آینده نگری نمیگشاید، چیزی ندارد که بعنوان جایگزینی بهتر در برابر نظم کنونی جهان پیشرفته، به جهانیان عرضه کند. بنیادگرایان این جهان اسلامی در ارائه مفاسد تمدن غربی داد سخن میدهند، ولی تمام آنچه خودشان در برابر آن ارائه میدهند از بازگشت به «عصر طلایی تمدن اسلامی» فراتر نمیروند، و این عصر طلایی نیز بیش از هر چیز، در برداشتهای آنان به حجاب زنان و محروم کردن آنان از بسیاری از امتیازات مردان، و قوانین الهی سنگسار و قصاص و دست و پا بریدن و حرمت موسیقی و ذبح حلال و پهنای ریش و نماز جمعه خلاصه میشود، بی آنکه در آن جای زیادی برای دستیابی به دانش پیشرفته جهان امروز - که از بسیار جهات با ضوابط آسمانی مقرر شده از جانب فقهای شرع سازگار نمیآید - منظور شده باشد، و این در شرایطی که این جهان مترقی و دانش پیشرفته آن درست بدلیل جدایی گرفتن از این ضوابط «آسمانی» ادعا شده فقهای خود، توانسته است قید و بندهای دیرینه خود را بگسلد و راه را بسر دستاوردهای آسمانی و

زمینی بیشماری بگشاید که کلیسا همه آنها را متناقض بسا متون آسمانی دانسته بود، و فقهای جهان اسلامی ما همچنان آنها را متناقض با متون آسمانی میدانند.

راه نجات دنیای بیمار اسلامی یکی بیش نیست، و آن برخورداری این جهان از دانش و بینش پیشرفته ای است که جهان غرب در گذشته بخش مهمی از آنرا از خود این جهان فراگرفته است، و موفقیت در چنین تلاشی بیش از هر چیز مستلزم آن است که نگرش متحجر شده و راکد مانده این جهان اسلامی جای خود را به کوشش در جهت هماهنگ کردن خویش با تمدن و فرهنگ پویا و پیشرو و دنیای هزاره سوم بسپارد. راهگشای چنین تحول سرنوشت ساز، مسلماً سازمانهای بنیادگرای اخوان المسلمین و فدائیان اسلام و القاعده و ده ها و صدها نظائرشان در کشورهای اسلامی نیستند، دانشگاهها و اندیشمندان و روشنفکرانی هستند که شمارشان در هیچیک از این کشورها کم نیست، ولی دستهای همه آنان در طنابها یا زنجیرهای تعصب و بیشتر از آن در حسابگریهای خصوصی بهره گیران سنتی دین بسته است.



**واقعیت هفتمین** این است که اگر همه چهارده قرن تاریخ اسلامی ما تاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت کشورگشایی ها و غارتگریهای عربی و ترکی و مغولی و تاتاری بوده است، تاریخ چهار قرن گذشته ما، یعنی از آغاز دوران صفوی تا به امروز، تاریخ اسلام دستکاری شده ای در خدمت دشمنی شوم تر از همه این کشورگشایان، یعنی در خدمت توطئه ای اهریمنی برای تبدیل ملتی سرفراز به جامعه حقیری از صغیران مادام العمری زیر قیمومت شرعی آخوندانی وارداتی و وارثان بعدی آنان، و فراهم آوردن شرایطی بوده است که این نظام دام پروری تا زمان ظهور امام زمان پایدار بماند.

این آخوندهایی که به دعوت «مرشدان کامل» صفوی از

طلبه خانه های خود در جبل عامل و شام و بحرین و قطر بسه ایران آمدند و به تعبیر علی شریعتی از حجره طلبه گی خود بیرون خزیدند و در کنار پادشاهان صفوی نشستند، خودشان به اندازه همین مرشدان کامل - اگر نه بیشتر از آنها - استادان آزمون داده فن دروغ و ریا بودند، بهمین جهت خیلی زود ائتلاف نامیمونی میان این دو به امضاء رسید که یکی از دو طرف آن فرزندان شیخ صفی سنی مذهب و صوفی مشربی بودند که به ناگهان طبق شجره نامه ای ناشناخته سادات صحیح النسبی از نسل مستقیم حسین بن علی و امام موسی کاظم از کار در آمده بودند، و درست در سر بزنگاه نیز خود صاحب الزمان به دیدار نواده همین شیخ صفی آمده و شمشیر بر کمرش بسته و او را مأمور برافراشتن پرچم تشیع در سراسر جهان کرده بود، و طرف دیگر ائتلاف آخوند وارداتی جبل عامل بود که او نیز بيمقدمه نایب تام الاختیار همین امام زمان در روی زمین از کار در آمد و معلوم شد که مدتها است از جانب خداوند مسأمریت اداره جهان اسلام را داشته ولی خودش متوجه آن نبوده است. البته این آخوند نه مطلقاً چیزی از ایران و از هویت تاریخی یا فرهنگی آن میدانست، نه با زبان مردمش آشنا بود و نه اصولاً علاقه ای به این مردم داشت. مسأمریتی که وی درین راستا داشت منحصر «استحمار» این مردمی بود که اندکی پیش از آن با برهان قاطع شمشیر قزلباش پیروان بی گفتگوی فرقه ناجیه اثنی عشریه از کار در آمده بودند.

در اجرای سناریوی طراحی شده این ائتلاف نامیمون بسود که مرشد کامل، خسود را تنها یک خادم شریعت از خدام نایب تام الاختیار امام عصر در روی زمین شمرد و نایب تام الاختیار امام نیز در عوض امر اداره امور این جهان را که بموجب توقیع امام زمان بر عهده او بود با توجه به صلاحیت کامل شرعی و عرفی مرشد کامل به وی واگذار کرد. البته این مرشد کامل همان سلطان اسلام پناهی بود که اندکی پیش از آن به هنگام پناه آوردن ولیعهد عثمانی به کشورش، با قید سوگند به قرآن متعهد شده بود که به هیچ صورت

این پناه جسته را به پدرش که قصد کشتنش را داشت بسازنگرداند، و با وجود این با دریافت سکه های زر و سیم سلطان عثمانی، همین امان گرفته بینوا را دست و پا بسته به فرستادگان پدرش سپرد تا در میدان شاه قزوین طناب به گردنش اندازند و خفه اش کنند.

مرشدان کامل بعدی نیز، که از زمان شاه عباس اول لقب کلب آستان علی را بر القاب پیشین خود افزودند، یکی بعد از دیگری از همین نواب تام الاختیار امام زمان برای سلطنت بر کشور خود وکالتنامه گرفتند، در شرایطی که جملگی این کلب های آستان علی پدرکش و مادرکش و برادرکش و فرزندکش از کار درآمدند، و بسیاری از آنان از افراط در باده نوشی و همجنس بازی جان سپردند، و عموماً فساد و ارتشاء و تبعیض را در بالاترین حد بر کشورشان حکمفرما ساختند. به برکت سلطه جویی روزافزون این آخوندان وارداتی، سنت دیرینه دانش اندوزی یکسره از کشور رخت بریست و جای خود را به دعاهای جوشن کبیر و جعفر طیار و به استخاره و طلسم و جادو و جن گیری سپرد، و در دورانی که «فلسفه طبیعی» نیوتن و «نقد خرد» کانت و «بررسی در باره ادراک انسانی» لایب نیتس و «دیکسیونر فلسفی» ولتر در اروپای قرن روشنگری منتشر میشد، حد اعلای دانش ایران شیعه در بحارالانوار ملا باقر مجلسی و روضه الشهدای کاشفی تبلور یافت. حتی سقوط بی افتخار امپراتوری مقتدر صفوی بدست مشتی پابرهنه افغان به ادامه توطئه گیری آخوندهای وارداتی پایان نداد، زیرا اینان با فترتی کوتاه دوباره از عصر آخوندپرور قاجاریه سر برآوردند و این بار چنان در اجرای سناریوی استحمار و استثمار خود پیش رفتند که در پایان این دوران قاجار مملکت را یکسره در آستانه سقوط نهایی به دامن استعمار انگلستان قرار دادند، و هر چند که شرایط استثنایی بین المللی همراه با رستاخیزی ملی معجزآسا مانع این سقوط شد و بصورتی معجزآسایتر کشور را وارد دوران غیرمنتظره ای از پیشروی و شکوفایی کرد، چندی نگذشت که سومین بخش سناریوی استحمار و استثمار، از نو به مرحله اجرا گذاشته شد.

آنچه از یکربع قرن پیش در ایران میگذرد، احتمالاً شوم ترین و در عین حال شرم آورترین فاجعه دوران ۱۴۰۰ ساله ای است که بر کشور ما گذشته است، زیرا این فاجعه در سالهایی چون سالهای پایان قرن بیستم و سالهای آغازین هزاره سوم میگذرد که در آنسها دیگر جایی برای اتلاف وقت باقی نمانده است، و فاصله ای که میان عقب ماندگان کاروان با پیشروان آن پدید میآید به آسانی امکان پر کردن ندارد. تا پیش از دوران صفوی، ماهیت جسمانی ملت ما بود که ضریب میخورد و زخم برمیداشت، ولسی از آن دوران ببعده، آنچه میگذرد تلاشی برای انهدام اصالت انسانی و شرافت وجودی ایرانی است. تلاش برای تبدیل یکی از کهن ترین ملتسهای تمدن آفرین و تاریخ ساز جهان به جامعه صغیرانی است که اگر دستشان در آستین خودشان است، مغزشان در زیر عمامه های آیت الله ها و حجة الاسلامها جای داده شده است.



نظام ولایت فقیه علیرغم ادعای خودش در این باره که سر نسخ آنرا در عرش الهی و وکالتنامه حکومت مطلقه اش را در توقیع امام زمان باید جست، از دیدگاه واقعیتسهای مذهبی نظامی اسست که از آغاز تا پایان آن بر قلب شکل گرفته است: قلب با قرآن، قلب با امام زمان و قلب با مردم ایران. آن اسلام ناب محمدی که این نظام مدعی کلیدداری آن است نه مطلقاً ناب است و نه مطلقاً محمدی است، ماهیت اسلامی آن نیز بسیار بیشتر از آنکه از قرآن محمد نشأت گرفته باشد از اسلام دستکاری شده ای نشأت گرفته است که ابوبکر و عمر بر اندام امپریالیسم عرب دوختند. و تازه در ایران ما همین اسلام دستکاری شده نیز بدست شاه اسماعیل صفوی مورد دستکاری تازه ای قرار گرفت تا این بار در خدمت جهانگشایی «مرشد کامل» به کار گرفته شود، و باری سومین بدست روح الله خمینی دستکاری شد تا ابزار صدور انقلاب اسلامی او به «همه بلاد و عالم» قرار گیرد. در این دستکاری سوم، خود همان امام زمانی نیز



که در توقیع خویش تصریح کرده بود که هر کس که در دوران غیبت کبرای او ادعای دیدنش را بکند مفتری و دروغگویی بیش نیست، از جانب همین نایب خود به میدان جنگ با صدام عفلقی آورده شد و حتی فرماندهی عساکر اسلام بدو تعلق گرفت.

سلسله دروغهای نظام ولایت فقیه از همان صد روزه نوفل لوشاتو آغاز شد و بخلاف دروغهای دیگری که در طول ۱۴۰۰ سال گذشته از جانب اسلام پناهان دیگر گفته شده و به فراموشی سپرده شده بود، این بار این دروغها در صفحات روزنامه ها و در آرشیوهای رادیوها و تلویزیونها برای ضبط در تاریخ باقی ماند، با این توضیح که این دروغهای ضبط شده تنها آن جزء کوچک کوه یخ بود که از آب بیرون بوده است، و نه آن چهار پنجم یا گاه بیشتر این کوه یخ که همچنان در زیر آب مانده است تا روزی که نوبت به بیرون آمدن آن برسد.

در صد روزه نوفل لوشاتو آیت الهی که بعداً معصوم پانزدهم جهان تشیع شناخته شد و در صف اولیاء و انبیاء جای گرفت، صید بار، یعنی بطور متوسط روزی یکبار وعده هایی دروغین داد که بعداً یکایک آنها را، بدون حتی یک استثناء، پس گرفت. اطمینان داد که در ایران اسلامی روحانیون خودشان حکومت نخواهند کرد و فقط ناظر و هادی مجریان امور خواهند بود، و خود او نیز در حکومت اسلامی مقام رهبری نخواهد داشت و تنها نقش ارشادی خواهد داشت. و تنها چند ماه پس از بازگشت به کشور گفت: این حسرف را که روحانیت نباید مصدر کارها باشد دشمنان ما میگیرند و قصدشان از بین بردن اسلام است. در نوفل لوشاتو گفت: رژیم اسلامی با استبداد جمع نمیشود، زیرا اساس اسلام بر دموکراسی است و وقتی که حکومت اسلامی در ایران برقرار شود دنیا خواهد دید که دموکراسی واقعی چیست، و پس از بازگشت هشدار داد که: این نوشته ها، این برنامه های دموکراسی، همه اش خلاف اسلام است، اینهایی که صحبت از دموکراسی میکنند از یهود بنسی قریظه هم بدترند و ما به اذن خدا و به امر خدا همه را سرکوب میکنیم. در

نوفل لوشاتو گفت: در جمهوری اسلامی هر کسی خواهد توانست عقیده خودش را با آزادی کامل اظهار بکند و دولت اسلامی همه منطبق با منطق جواب خواهد داد، و تنها چند ماه پس از بازگشت به کشور گفت: کسانی که جبهه های سیاسی تشکیل میدهند تا هر چه میخواهند بکنند باید دست از کار خودشان بردارند. اگر از اول مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع میشود چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام سر میبریدیم قضیه تمام میشد و اشکال برطرف میشد. در نوفل لوشاتو گفت: روشنفکران باید حرف خودشان را آزادانه بزنند تا ما بتوانیم یک فرهنگ سالم به ملت ایران تحویل بدهیم، و در بازگشت به کشورش گفت: به ایسن روشنفکران هشدار میدهم که اگر دست از فضولسی برندارید سرکوب خواهید شد و تمامتان در عرض چند ساعت به زباله های فنا ریخته خواهید شد. در نوفل لوشاتو گفت: دانشگاه های ما آزاد نیستند زیرا یک عده چماق بدست به آنها میریزند و دانشجویان را میزنند و میکشند. و از همان هنگام بازگشت او به کشور چماق دارانی بسه دانشگاهها ریختند و دانشجویان را حتی در خوابگاههایشان زدند و کشتند و به دادگاهها نیز فرستادند تا حکم اعدامشان صادر شود.

در خود ایران نه از شمار این وعده های دروغ کاسته شد، نه همچنان هیچکدام از این وعده ها رعایت شد. در همان روزهای اول، رهبر کبیر انقلاب به مردم بشارت داد که: ما نه تنها آخرتتان را آباد میکنیم، بلکه دنیایتان را هم آباد میکنیم. برایتان آب و برق و نفت و اتوبوس را مجانی میکنیم و خیلی کارهای دیگر هم خواهیم کرد. و تنها یکسال بعد به همین مردم نهیب زد که: هی میگوئید گوشت گران است و خربزه گران است. به جهنم که گران است. اسلام که خربزه نیست. من خوف دارم که خداوند تبارک و تعالی همه ما را غضب کند، پس یک قدر آدم بشوید. منشور هشت ماده ای صادر کرد کسه هیچکس حق ندارد برای کشف گناه و جرم دنبال اسرار مردم باشد و جاسوسی از غیر نماید، زیرا این خلاف دستور قرآن است و مرتکب آن مجرم و مستحق تعزیر شرعی است. و تقریباً همزمان با آن، خود

او به «کلیه دانش آموزان و دانشجویان و معلمان کشور» پیام فرستاد که دانشجویان و دانش آموزان عزیز وظیفه شرعی دارند اعمال دبیران و معلمین خودشان را زیر نظر بگیرند و محرمانه گزارش نمایند و معلمان و دبیران نیز در باره دانشجویانشان همین وظیفه را دارند. همینطور فرزندان عزیز در مورد همدرسان خودشان و مادران و پدران متعهد در مورد فرزندانشان!

در همان نخستین روزهای بازگشت به ایران، رهبر کبیر انقلاب اعلام کرد که تا چند ماه دیگر مجلس مؤسسان تشکیل خواهد شد تا قانون اساسی جمهوری اسلامی را تهیه کند و بعداً این قانون برای تصویب به فراندنم گذاشته شود. ولی در سر موعد همین رهبر کبیر مجلس انتخابی مؤسسان را تبدیل به مجلس انتصابی ناشناخته ای بنام خبرگان کرد و به کسانی که بدین عمل معترض بودند (و نخست وزیر وقت حکومت الهی از جمله آنان بود) اخطار کرد که: اینهایی که مجلس مؤسسان میخواهند و مجلس خبرگان نمیخواهند اصلاً با اسلام مخالفند، برای اینکه مجلس خبرگان میخواهد ولایت فقیه را تصویب کند که خدای تبارک و تعالی فرموده است و اینها از آن میترسند چونکه از اسلام میترسند. در هنگام انتصاب همین مهندس بازرگان به نخست وزیر، این رهبر کبیر انقلاب فرمان صادر کرد که بموجب ولایتی که از شرع مطهر دارد آقای مسهدی بازرگان را که مسلمان و صدیق و خدمتگزار ملت است به ریاست دولت تعیین میکند و به همگان اعلام میدارد که اطاعت از او اطاعت از امام زمان و مخالفت با او در حکم شرک به خداوند است. و تنها ده ماه بعد از آن با تحمیل استعفا بدو، گفت که این مرد از اول هم در راه اسلام نبود و انتصاب او به ریاست دولت کار خطایی بود. در مورد ابوالحسن بنی صدر رئیس جمهوری اسلامی گفت که این مرد مؤمن و شریف و خدمتگزار است و باید مورد تأیید کامل ملت باشد، و چند ماه بعد او را از ریاست جمهوری عزل کرد و گفت: من از اول میدانستم که این مرد عامل سیا و امریکاست و به اسلام دروغ میگوید.

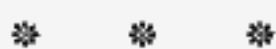
به پیروی از سرمشق ولی فقیه، در تمام بیست و چهار سال

گذشته از جانب کلیه کارگردانان حکومت الهی، در هر شرایط زمانی و مکانی دروغ گفته شد، و یکی از این رشته های دروغگویی نزدیک به یکصد هزار خطبه نماز جمعه ای است که در این مدت، هر روز جمعه در ده ها شهر ایران توسط امامان جمعه برای نمازگزاران ایراد شد و مجموعه آنها احتمالاً یکی از بزرگترین کلکسیونهای دروغ در تاریخ همه مذاهب است. در همین خطبه های نماز جمعه بود که معلوم شد ایران هواپیماهای طیرا ابابیل ساخته است که نیرومندترین هواپیماهای جهانند و از نظر موشک سازی سومین مقام را در تمام دنیا احراز کرده است، و در زمینه رادار به اختراعاتی دست یافته است که امریکائیها «دارند از غصه دق میکنند».

... و این دروغهای بیست و چهار ساله، از آغاز با جنایتهای بیست و چهار ساله دوش بدوش رفتند، جنایاتی گناه چنان فجیع و نفرت آور که در تاریخ قطور جنایتها و جنایتکارهای بزرگ تاریخ به دشواری میتوان مواردی زشت تر از آنها یافت، و آغازگر این سلسله جنایات سوزاندن زنده زنده چند صد مرد و زن و کودک آبادانی در سینما رکس این شهر در همان نخستین روزهای انقلاب بود. یکی دیگر از سلسله های طولانی قربانیان این جنایات، دولتمردان بلندپایه ای از خود همین مافیای عمامه داری بودند که در همان سالهای اول حکومت ولایت فقیه، یا بطور فردی بدست گروههای تروریستی ناشناخته ای چون گروه فرقان، و یا بصورت دسته جمعی چون در جریان انفجار مرکز حزب جمهوری اسلامی کشته شدند، و گناه همه آنان این بود که در سلسله مراتب سازمان روحانیت، میان افرادی معین با عالیترین سمتهای دولتی فاصله بودند و نشستن این افراد بر این مسندها جز با بیرون رفتن آن دیگران از صحنه ممکن نمیشد. وقتیکه دیر یا زود بخش ناپیدای کوه یسخر نیز سر از آب برآورد، و اسناد ناشناخته بسیار و بسیاری را از واقعیتهای پنهانی این سالهای خون و مرگ در معرض بررسی گذارد، بهتر میتوان مفهوم سخن معروف دوران انقلاب فرانسه را در تطبیق آن با اسلام ایرانی دوست سال بعد دریافت که: ای آزادی، چه جنایتها که بنام تو صورت گرفته است! و وقتی هم

که ارزیابی های مربوط به کشتارهای برونمرزی تروریست های جمهوری اسلامی و بمب گذاریهای آنان در شهرهای بیگانه به سلسله قتل‌های زنجیره ای و غیرزنجیره ای درونمرزی افزوده شود، به درجه اصالت این فتوای روح الله خمینی در کشف الاسرار او بهتر میتوان پی برد که: «ای بیخردان، مملکت دین بهشت روی زمین است و آن با دست پساکی روحانی تأسیس میشود. فسادها، دزدی ها، جنایتها، خونریزی ها، غارتگریها، همه از آن دسته از افراد این کشور است که با روحانی سر و کار ندارند».

آنهایی که در مساجد و معابر فریاد وا اسلاما برمی‌دارند و ایمان و امان را در خطر می بینند بدین جهت که در روزنامه ای کاریکاتوری به چاپ رسیده است که چهره ارائه شده در آن با امام سیزدهم جهان تشیع شباهتی دارد، با اندکی روشن بینی یا بی‌فرضی، میتوانند دریابند که کاریکاتور واقعی آن منجلابی است که خودشان ساخته و بنام اسلام ناب محمدی به صغیران ولایت فقیه تحویل داده اند.



**واقعیت هشتمین**، ارزیابی موضعی است که اسلام در ایران فردای ما خواهد داشت، یا الزاماً میباید داشته باشد. در بیست و چهار ساله مرگ و خونی که بر کشور ما گذشته است، یکه تازی بی حد و مرز واپسگرایانی که غالباً درجه تعصب مذهبی‌شان با اندازه پول و مقامی که نظام الهی در اختیارشان میگذارد ارتباطی مستقیم دارد، این واکنش را در قشر بزرگسی از ایرانیان، چه درونمرزی و چه برونمرزی، پدید آورده است که تمام نابسامانی ها را به حساب آیینی گذارند که همه جنایتها و سرکوبگریها به نام آن انجام میگیرد، و بناچار راه حل نهایی را نیز در این بیابند که خود آن را نفسی کنند، یعنی ناخودآگاه به همان راهی روند که آخوند می‌خواهد و به همان دامی افتند که مکتب آخوند در پیش پایشان گسترده است. چنین واکنشی، هر چند که کاملاً قابل درک است، نه با حقوق

شناخته شده انسان قرن حقوق بشر که داشتن یا نداشتن مذهب، و انتخاب مذهب و حق تغییر مذهب را حق مسلم هر فرد بشری می‌شمارد سازگار می‌آید، و نه واقع بینانه است، زیرا حقیقت آزموده شده تاریخ این است که هیچ اعتقادی را که در طول زمان نضج گرفته باشد نه تنها با کوبنده ترین چماقها، بلکه با قوی ترین استدلال ها نیز نمیتوان یکشبه از میان برداشت، و اگر مدرک قابل لمسی بر این واقعیت ضرور باشد، انقلاب کبیر ضد مذهبی فرانسه و انقلاب کبیرتر و ضد مذهبی تر روسیه میتوانند مثالهایی گویا بحساب آیند. تحول واقعی در برداشتهای مذهبی توده ها، با همه ضرورتی که دارد، تنها در شرایطی میتواند انجام گیرد که با تحولات همه جانبه ای در دیگر زمینه های فکری و فرهنگی آنان نیز همگام باشد، درست به همان صورت که استقرار دموکراسی واقعی در یک جامعه وقتی امکان پذیر است که زمینه های آموزشی و اقتصادی لازم برای برقراری چنین دموکراسی در آن فراهم آمده باشد.

اگر این قانون الزامی ملاک ارزیابی قرار گیرد، در آنصورت واقع بینانه میباید پذیرفت که در دنیای حاضر ما، با هیچ منطقی هر قدر هم استوار، نمیتوان از بیش از یک میلیارد نفر مسلمان جهان - منجمله از بخش ایرانی هفتاد میلیون نفری آن - توقع کرد که حتی در شرایطی چنان عصیان برانگیز که شرایط کنونی این جهان مسلمان، و چنان عصیان برانگیزتر که شرایط کنونی ایران مسلمان، اعتقادهای مذهبی صحیح یا غلطی را که به ارث تحویل گرفته اند و در طول سالها با آنها بزرگ شده اند به یکباره ترک گویند و بر همه آنها خط بطلان بکشند. چنین تحولی از جانب آزاداندیشانی معدود قابل درک است، ولی آنها از توده های بسیار وسیع تر انتظار نمیتوان داشت، و از یاد نبریم که این قانون فقط قانون مسلمانان جهان نیست، قانون پیروان همه مذاهب است.

.....  
آنچه در عوض هم واقع بینانه است، هم منطقی است و هم ضروری، کوشش پیگیر روشنگران برای آگاه سازی پیروان این مذاهب